



وقایع نگاری شهرهای ایران

شماره ۲	ص ۱۵ و ۱۵	سال ۵
شماره ۵۹	ص ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰	سال ۵
شماره ۶۲	ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵	سال ۵
شماره ۷	ص ۶	سال ۶
شماره ۷	ص ۱۵ و ۱۶	سال ۶
شماره ۱۵	ص ۱۴ و ۱۵	سال ۶
شماره ۱۷	ص ۴	سال ۶
شماره ۱۶	ص ۱۳ و ۱۴	سال ۷
شماره ۱۶	ص ۱۲ و ۱۳	سال ۷



طهران

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد به خدا قسم است هزار راز و نیاز دارم که خود نمی‌دانم به کدام شروع کنم. اوضاع پوئتیکی طهران زیاده مغشوش است و به ظاهر کمتر محسوس است و امنیت عاری به جاست ولیکن چند روز قبل مغرضین محض پیش بردن افکار مفسدانه خود جنگ مملکتی را پیش آورده چند نفر مجروح، بازار و دکان دروازه قزوین بسته، امنیت مسلوب، در وسط میدان دروازه قزوین مردم بیچاره را لخت می‌کردند. مدت دو روز چندین هزار تیر خالی شد. مردم جداً از وزارت عدلیه درخواست امنیت کردند آن هم نوشته به اداره نظمیہ سواروژاندارمه در تمام کوچه و بازار بگذارند و امر به باز کردن دکاکن نمودند، ولی ابدأ نه از عدلیه حکمی و نه نظمیہ و سوار خبری شد ... تا غروب مردم منتظر بودند که غفلتاً چند سوار وارد و مشغول بردن کلدۀ عمامه عبا شدند. یک نفر صراف دستش قطع و دیگری انگشتش بریده، دیگری پهلویش مجروح شد. فعلاً در انجمن برادران متحصنند. عمده تغییر وزراء و کابینه به جهت همراهی نداشتن شاه است و شاه هم نهایت خوف را دارد، چنانچه به بیت‌الخلا رفتن را هم با مشاوره ... و استخاره می‌رود. عاقبت حالش را خدا داناست.

اصفهان

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد: حکومت علاء الملک بد نیست: شهر در کمال فراوانی و ارزانی ارزاق خوب است. ورود و خروج ظل السلطان موافق و منافق را هویدا کرد. قبل از ورود شاهزاده مردم جمعیت کرده مانع بودند ورود ایشان را، یکی دو نفر علما از شهر بیرون رفتند عاقبت همگی به پابوسشان مشرف شده و تقریباً از بیست هزار تومان که شاهزاده مبدول داشتند بهره بردند. زمان حرکت خانه ملاپاشی مهمانی مفصلی بود. این هم نگفته نماند زمانی که مردم به اغوای سید ترک جمع شده که شاهزاده عبور نکند یا نباید جمعیت از میدان حوض عبور کرد، سربازها تلافی کرده کتک وافر زدند و از مردم کلی عبا، گیوه، عمامه برده شد. شاهزاده همراه خود یک فوج سرباز جلالی و دو فوج سرباز چهار محالی و دو عراده توپ، دو بیست سوار و صد غلام سوار برد. و دو نفر از شاهزادگان اکبر میرزا و



طمهورث میرزا را نیز همراه بردند. وثیق‌الملک رئیس انجمن بلدیہ منتهای جدی‌تر را دارد و مخارج اصفهان را چهل و دو هزار تومان معین کرده است که از تریاک، تنباکو، محلوج، مغز بادام باید برسید. حاجی کازرونی قبول و به دیگران قبولاند اما حاجی ملک و امین‌التجار که به تازه‌گی قدری هم توهین شده‌اند، پنهانی ابا بلکه در صدد خرابی برآمدند که سایرین هم به صدا درآمدہ که نمی‌دهیم ...

سال ۵، شماره ۵۹، ص ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰

طهران

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

مگر قلم را برداشته و خواسته‌ام به وظیفه مقررہ عمل کنم و باز زمین گذاشته و سبب منع تحریر همانا گریه و ناله بوده است. شب گذشته در گوشه بی‌کسی نشسته عزم‌ام را جزم نوشتن کردم باز گریه و بی‌قراری مهلت ندارد نمی‌دانم به کدام یک از مصیبت‌ها و دردهای بی‌درمان و خون‌های بناحق ریخته و عمارات بی‌سبب خراب شده شروع کنم. امروز ناچار دو کلمه می‌نویسم شاید درد دلی خالی کرده باشم اگر از دردهای بی‌درمان ما یک مشت فقیر و گدای بی‌علم، کودن، جاهل خود غرض بنخواهید قربانت بروم مغرضین و مفسیدن آخر کار خود را کردند. آخ امان، فریاد والله حالت گریه و پریشانی چنان مستولی شده که نمی‌دانم چه بنویسم و می‌نویسم و یقین دارم پس از رسیدن این خط می‌گوئید از روی عقل و شعور چیز نه نوشته. عزیزا اول شکر خدا که از این ورطه هولناک مخوف به کناری به سلامت رفتی. اگر شنیده‌اید اعلیحضرات محمدعلی شاه قاجار مجلس شورای ملی را به توپ خراب و وکلا را دستگیر و اسیر کرد، برحسب ظاهر صحیح اما به تمام کاینات قسم است که شاه تقصیر ندارد، همه تقصیرها از جهالت و نفاق و رشوه خاری [خواری] و دروئی خودمان است. آخرای مسلمانان یک نفر آدم کجا می‌تواند مجلس خراب کند و این‌گونه جسارت و جلادت به خرج دهد. آری نتیجه بی‌معلمی همان شد که یک گوهر گرانبهائی را به واسطه اغراض چند نفر خائن روسیاه از دست دادیم. اگرچه عقلا می‌دانند گوهریست که گم شده و پیدا خواهد شد، چشم ما کور باد تا یک وکیل عالم بی‌چیزی گفت سرباز ملی لازم است مستشار در وزارتخانه‌ها



از خارجه لازم است و چه ... فوراً همه بر علیه این یک نفر قیام کردند و او را مضمحل و توبه دادند که چرا چنین حرفی زدند. متصل گفتند فلان وزیر یا حاکم خلاف کرده مجازات باید بشود، خطبا و جراید هم عقب کردند لکن مجازات که نشد، او را هم رئیس کردند. نیازم زور بازوی آقای نظام السلطنه را حالا «آن که دایم هوس سوختن ما می کرد» ایستاده و کف زنان و رقص کنان تماشا می کند چند ماه بود شاه به مجلسیان می نوشت که هشت نفر از این اشخاص مفسد که در این شهر هستند، یا خود شما بگوئید از این شهر بروند یا بگوئید تا من آن ها را تبعید نمایم. مجلسیان جواب دادند اگر این ها از این شهر بروند مسلم مملکت آرام نخواهد گرفت و البته باید باشند که ما را زودتر تسلیم روسها نمایند.

ضمناً ملت کور و کر هر چه از وکلا پرسیدند که مراسلات شاه چه چیز است و مقصود هشت نفر کدام؟ بعضی از وکلا که اصلاً خبر نداشتند؟ بعضی ها می گفتند چیزی قابل نیست. بعضی پرخاش می کردند که شما حق پرسش ندارید و ما هم حق نداریم سؤال کنیم، چرا که به اطلاع تمام وکلا دوازده نفر منتخب شده اند به اسم کمیون اصلاح و خود آن ها در کار سؤال و جواب با شاه هستند، شما که ملت هستید خفه بشوید، صداتان بگیرد، چیزی نپرسید تا آن که نتیجه کمیون اصلاح که مرکب از دوازده نفر بود این شد که مجلس دارالشورای کبرای ایران زمینش را پس از به توپ بستن و غارت کردن طویله اسبان کرده اند و مسجد سپهسالار خراب را مجلس لوطیان و اوباشان و قزاقان که از سر شب تا صبح مشغول ساده و باده باشند. اگر کسی شب با بلیط فرمانفرمای کل «پولکونیکالیا کوف» از درب مسجد عبور کند می بیند که قزاقها در خانه خدا چگونه عبادت ... و کسی را ابداً جرأت سؤال نیست.

اولاً وضع تهران از روز خرابی مجلس و خانه ها قسمی شده که کسی یارای نطق کردن و یک کلمه حرف دولتی زدن ندارد. شاه در قصر قجر با اردو می باشند. شهر و توابع به دست روس ها کسانی که تا حال کشته شده اند و از شهر خارج شده اند یا درجس هستند معلوم نیست چه مقدارند. حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین اصفهانی و میرزا جهانگیرخان مدیر صور اسرافیل و معین العلماء خراسانی مدیر روح القدس و حاج میرزا ابراهیم آقا کشته شدند. آقا سید جمال الدین اصفهانی واعظ شهیر هم در همدان گرفتار



شد و به دست مظفرالملک شهید شد. جناب آقا سید عبدالله بهبهانی با سوارهای امیر بهادر تا قزوین خیرشان هست بعد از آن جا به طرف عتبات حرکتشان دادند؟ نمی دانم.

آقا سید محمد طباطبائی با پسرشان آقا میر سید محمد مدیر روزنامه مجلس در «وانک» و «افجه» هستند. پسر شیخ فضل الله با ده نفر از علماء و سایرین را به کلات فرستادند. در سفارتخانه انگلیس تقی زاده و آقا سید حسن مدیر حبل المتین یومیه و چند نفر دیگر پناهی بعد از گرفتن ضمانت مالی و جانی آسوده بیرون و رهسپار روسیه با یکی از سوارهای انگلیسی شدند. برخی وکلای خائن که این خدمت را به دولت و ملت و مملکت کرده اند همه روزه سوار درشگه و می روند نزد شاه و همه جا گردش می کنند. لیکن زمره تکفیر در میان است و عموم مردم چشمشان به عتبات و اقدامات علمای نجف است. از کلیه ارباب جراید طهران کسی که جان برده یکی آقا شیخ احمد کرمانی مجدالاسلام مدیر روزنامه ندای وطن و یکی مؤید الممالک مدیر روزنامه صبح صادق است، باقی یا گرفتار یا معدول یا متواری. به هر حال شب شال خان ادیب السلطان تلافی بدگوئی ها که به او شده بود درآورد و ما را به این روز سیاه نشانید و لیاکوف هم (پولکونیک کیست و کارش چیست) معلوم شد ولی به درجه ای درباریان عموماً و اعلیحضرت شاه خصوصاً خائف شده اند و نادم که حدی ندارد، باید دوره مشروطه دویم ایران را با بگیربگیر مستبدین را تماشا کرد و اخبارات خوش نوش چون که غیرت ریزی تبریزی ها شاه را پشیمان کرده ... پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پول در دستگاه دولت ابداً نیست و فرمانبردار هم کسی نیست. عجالاً شاه اطراف قصر قجر را محکم کرده و چند توپ نصب نموده برای دفاع تبریزیها که می گویند به زودی می رسند و ... خواهند کرد.

اصفهان

وقایع نگار چهره نما می نگارد:

خبر وحشت اثر انفصال پارلمان و قتال مجلسیان که رسید شیران بیشه های پرده حرف و نهنگان دریای لاف و رستمان دلاوران صورتی درب حمام که هم چون کاه دود به پفی روشن و هم چون چراغ موشی به تفی خاموش می شوند، عقب یکدیگر گریختند.



و علما و حجاج اسلام به طرفی فرار کردند، تاجر و کسبه به طریق اولی سلطه حکومت استبدادی چندین برابر قبل افزوده شد، علاءالملک معزول و اقبال الدوله حکمران شد و گویند با استعداد کامل همین چند روزه وارد خواهد شد، ولی نایب الحکومه او آمده، حضرت و الا ظل السلطان چند روز قبل وارد و به باغ نو خودشان رفتند. گویا از طرف شاه تلگراف به جهت شان رسید که به سفر فرنگ بروید، در مراجعت برای شما کاری پیدا می‌کنم، متعذر شده حرکت نکردند، ولی استعداد کامل او سوار و پیاده موجود دارند و چندین طایفه ایلات سوار می‌گویند اسلحه زیر حکم و رکاب دارند. جناب حاج عبدالغفار کازرونی که مجسمه غیرت و اولین تاجر دانای ایران بشمارند و مدت دوازده سال بود تقریباً ترک اصفهان را گفته و در اماکن متبرکه و شیراز بودند، به همراهی و اصرار حضرت والا ظل السلطان دوباره به اصفهان تشریف آوردند و مردم مقدم‌شان را تبریک گفتند. آمدیم سرمطلب مشروطه و جانبازی و لفاظی اصفهانیان، همین قدر که تلگراف خرابی مجلس و دستگیری و کلا رسید غیرتمندان اصفهان با آن تلگرافات بی‌سرودم که دروغ صرف بود لاف گزاف را برای خود به انضمام سرزنش ابدی گذاشتند و شهادت و فدائی شدن و غیرت و شهامت و افتخار ابدی را برای اهالی غیور فداکار آذربایجان گذاشتند و همه یک جا فریاد آمدند که خرما از اصل دم نداشت ما کجا مشروطه خواه بوده‌ایم! عجب آنجاست که تبریزی‌های بیچاره گوش به حرف همشهری‌های من دادند مگر نمی‌دانستند این مردم اصفهان همانا هستند که در شجاعت و دلاوری چهارده نفرشان از یک مرده افغانی برو افتادند و از ترس از جا نجنبیدند تا یک افغانی دیگر رسید و همه را سر بردید. گفتند از طرف دولت تلگراف رسیده که بیست و پنج نفر را باید کت و بغل بسته به دارالخلافه بفرستند آقای نجفی وساطت کرده اعلیحضرت عفو فرمودند. اصفهانیان پهلوان زبان تلگراف ننگ ابدی به یادگار برای خود گذاشتند، از توی تن پوشه و سوراخ راه آب‌ها بیرون آمدند، واقعاً این بدنامی روی همه را سیاه کرد. در صورتی که قشون دولت خزینه دولت را می‌دانستند، با وجودی که قورخانه و سرباز و اسلحه هم در اصفهان داشتند. من نمی‌گویم چرا به جنگ و کمک تبریزیها و برادران ایمانی به خون آغشته نرفتند، می‌گویم چرا به این زودی زیر بار ظلم رفتند. این‌ها که جان برای یک نان می‌دهند خام بانی که یک از



بدعت‌های قدیم و تقریباً صد هزار تومان همه ساله می‌داند چرا فوری قبول دادن این پول را کردند این‌ها که برای چهل دو هزار تومان بلدیه این قدر ناله کردند، چرا بنای استبداد که شد فوری نفس‌شان گرفت؟ به خدا مستوجیم، به خدا مستحقیم، به خدا سرباز بود، توپ بود، قورخانه بود، سرهنگ، سرتیپ، یاور بود. ای خاک بر سر غیرت و حمیت ما باشد! همه روی هم مردند و تسلیم صرف شدند از حجة الاسلام تا وکیل باشی. این‌ها پهلوان حرف و خانه خودشان بودند و این ننگ ابدی را در صفحه تاریخ برای خود گذاشتند، و اهالی غیور فداکار تبریز به دم تیر تفنگ دادند و به گمانشان آن غیرتمندان و فدائیان راه حریت از میدان به پف در می‌روند. حضرت عالی بهتر مسبق و مطلع از اخبارات تبریز هستند و محقق است که مردم آذربایجان دست نخواهند کشید و مثل ما احمق‌ها این نعمت مشروطیت را از کف نمی‌دهند و چنانچه مکرر گفته‌اند تا آخرین قطره خون خود را فدا می‌کنند و از مسلمات است که کامیاب خواهند شد، آن وقت روسیاهی ابدی و لعن و طعن دائمی برای ماها می‌ماند.

چند روز است اصفهان هوا به غایت گرم شده و ابرهای متراکم پیدا. یکی دوبار هم بارشی آمد، نه به قدری که خسارتی وارد آرد. نعمت و امنیت حاصل است. تمامی انجمن‌های موهوم و غیره بسته شده، مدیران جراید را به طهران خواسته بودند آقایان واسطه شدند موقوف شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بوشهر

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

هموم روحانی و غموم جانی از استماع وقایع طهران و تبریز به اقصی درجه تاب و توان را سلب کرده از این طرف نگریم همه آثار وحشت و شقاوت نمودار، کلیه اوضاع بنادر بنا بر مسلک طبیعی قدیمی ساکت و درجه کفایت و سیاست کافیه جناب دریا بکی فرمانفرمای بنادر در امنیت، و آرامی مردم هم مزید شده. برویم بر سر اجمال وقایع این صفحات پس از ورود تلگراف دولت جناب دریابکی عین دستخط را به همه جا انتشار دادند انجمنیان هر جا از ولایتی و غیره متفرق شدند (تو گویی که از اصل چیزی نبود). مدیر مظفری را گویا خواسته بودند، آن هم شنیده نشنیده به طرف بمبئی



حرکت کرد و تلگراف رسید او به بمبئی در پنجم ج ۲ رسید. اینک مطبعه او مقفول و اهل و عیالش پریشان، گویا خیال حرکت دادن مطبعه را به بمبئی یا به بصره داشته باشد. **جراید فارسی** مطبعه خارجه از طرف دولت حکم توقیف رسیده است، چنانچه جریده **چهره‌نما و حبل‌المتین** هم در ضمن آن حکم توقیف شده. در چند روز قبل از طرف دولت حکم به **حیدرخان کمارجی** رسیده که میرزا قاسمخان برادر معتمد دیوان که حاکم کازرون است او را گرفته به شیراز بفرست. **حیدرخان** با جمعی سوار به طرف کازرون رفته، قاسم خان در خانه خواجه ابراهیم کلانتر پناه می‌برد مختصر، قریب دویست نفر از طرفین کشته شدند و چندین خانه به غارت رفت تا آدم از شیراز آمد و قاسم خان را برد. **حیدرخان** هم برگشت به **کمارج**. این اخبارات کازرون چون نزدیک است خبردار شدیم والا به کلی از هیچ جا خبری نیست. یعنی همه بند است و کسی جرأت چیزی نوشتن نمی‌کند؟ پسران قوام الملک از فرنگستان وارد و رهسپار شیراز شدند. راهها بسیار مغشوش، دو ماه است که شش بست دولتی را غارت کرده‌اند.

یزد

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

از دو سال قبل تاکنون ایران دوچار واقعیات عظیم بوده که شرحش را بهتر می‌دانید فقط قطعه خاک یزد که از همه جا بیجان‌تر است و ابدأ در این مدت نه مجلس ملی و نه ایالتی داشت، معه‌ذا چند ماه منقلب بوده و چهل روز دکاکین بسته و اهالی در تلگرافخانه انگلیس متحصن و در عمل تفاوت عمل فرع مالیات مجلس و دولت گفتگو داشتند، بالاخره تلگراف از مجلس و وزیر مالیه رسید که فرع مالیات موقوف المطالبه باشد، تا ممیز علمی به یزد بیاید رسیدگی کند. چیزی نگذشت بساط مجلس و اساس مشروطیت برچیده شد و تلگرافات اعلیحضرت که به عموم ولایات کرده بودند رسیده به اندازه‌ای مردم از مجلس و وکلا رنجیده بودند که فوراً تلگرافات تشکر به طهران کردند و کسی کلمه‌ای از مشروطیت به زیان نیاورد و قدرتی انتظام الملک به خرج داد که کسی جرأت صدای مخالفت کردن نکرد، و از بابت فرع مالیات تلگراف آمد که رعیت بدهند، این زیان بسته‌ها که تریاک برایشان حالتی باقی نگذاشته، نگفتند ما چهل روز در زمان مشروطه



دکان بستیم، ضرر بردیم تا دولت یا مجلس تلگراف کرد موقوف، همین قدر که بساط استبداد پهن شد و تلگراف آمد که باید فرع مالیات را بدهند فوری قبول و حالا در کار دادن هستند و می دهند. در زمان ایالت ظل السلطان در فارس تا اطراف یزد امن شد و قوافل راه افتاد، پس از معزولی او و خرابی مشروطه دوباره همان آش و کاسه شد. مردم به خیال آن که سطوت اعلیحضرات همایونی هم چنان که به اهالی شهرها کارگر شد به اشرار و اراذل و سارقین هم کارگر خواهد شد، و برخلاف چند روزی است چنان اشرار در اطراف یزد به دزدی و غارتگری دست زده اند که گویان ایران نه مشروطه داشته و نه حالا شاه دارد، عیناً مثل زمان مردن فتح علی شاه یا محمدشاه می باشد. پست دو هفته به دو هفته تأخیر می افتد. شهر آرام است مشروطه طلبانی که از روز اول در این شهر نبود اگر یکی دو نفر هم بودند رفتند در سوراخ مار، خداوند دیگر حالا به کرمش رحم کند. به قرار تلگراف اعلیحضرت همایونی دوباره مشروطه با اساس صحیح دایر می شود، اگر خدعه نباشد. حالیه که ما از جراید داخله و خارجه محروم هستیم، تا کی دریای غیرت ملت یا دریای مکرمت اعلیحضرت به موج آید، صبر باید کرد تا خون شیر شد.

بندر لنگه

وقایع نگار چهره نما می نگارد:

بدبختانه در این موقع که خاک پاک ایران از برون به خون ابناء وطن گلگون و از درون به اجساد و اکباد مشحون و پرده گیان سراق عفاف از فراق جگر گوشه گان با ناله و انین، و در هر آن به خیال اسارت با غم هم نشین، اسباب ترقیات ملت نابود و منادیان راه تعالی مفقود، یعنی روزنامه نگاران داخله برخی مقتول و بعضی مطرود و جراید خارجه ممنوع الورد. آری چون حقوق مان در وطن را فراموش کردیم به این مصیبت گرفتار شدیم. حقیقتاً این حادثه عظما و قضیه کبرای، حیوان و نبات حتی جماد را مبهوت کرده، بدبخت ما ملت ایران از جماد هم بدتریم. گذشته از آن که ما احترام وطن مقدس نه نموده و جان بازانه در حفظ نوامیسش نکوشیدیم، خود را رذیل و سربریز کردیم و نزد تمام ملل حیه عالم ملت مرده بی حس قلم دادیم، علاوه خود را به اسفل الدرکات جحیم و آخرین عقبات عذاب دنیوی و اخروی کشانیدیم. خلاصه چگونه ممکن است شرح حال خود



یک نفر اسیر خالی از تدبیر به یک نفر آزاد با تدبیر عرض نماید، خصوصاً از حال دبستان نکبت اشتمال لنگه و انجمن‌های او. خصوصاً انجمن مقدس آزاد که به یک دست خط از بوشهر دروازه او مقفول و اجتماع او ممنوع و چوب علم و سرلوحه او مقطوع و اعضای او مخلوع بغتاً آوازه آزادی و آبادی از این ساخت مرفوع شد.

از حال دبستان (مدرسه) آزاد بخواهید با کمال خوبی دایر و با اشتیاق وافر مشغول تعلیم و چشم‌گریان و سینه‌بریان گویانند: «افسوس که بیچاره وطن رفت» معلم آن جناب ادیب کامل آقا شیخ عبدالعطوف زنجانی که از نمره اولین مجاهد آذربایجان است ۲۹ محرم وارد شده و مشغول تدریس شده‌اند. چند روزی هم مشغول به مشق نظامی ملی شدند، تقریباً هزار نفر سرباز ملی جمع می‌شد و دو نفر معلم مشق نظام از طهران تلگرافاً خواستیم که در این بین همه آرزوها به خاک ریخت، ولی مأیوس نیستیم که این خلعت نعمت مشروطیت را کسی از ما نمی‌تواند خلع کند. «دبستان آزاد» چند بار امتحان خوبی داده و در آینده امیدها به این نونهالان وطن داریم.

حکومت این شهر بنا به امر فونسلگری به حیدرخان معروف ... داده شده و «بدر» هم منتها تدلیس را می‌نماید (گل بود به سبزه نیز آراسته شد). الحق مساعی جمیله حکومت بنادر در مشروطیت یک جا به باد رفت. علی‌العجاله ما فلک زده‌گان از هیچ جا خبردار نیستیم تا آن‌که انشاءالله باب نجات گشوده شود.

در چند روز قبل مفسدین درپی اذیت جناب ملاعباسعلی مدیر اداره تجارتخانه جمشیدیان برآمده گلوله بر طرف ایشان پرتاب کرده، خداوند تبارک و تعالی حفظ فرمود. شرح ما وقع را در هفته بعد معروض می‌دارم.

رشت

وقایع‌نگار چهره‌نما می‌نگارد:

«گر بخواهی ز حال گیلان زار لیس فی الرشت غیره دیار». در زمان مشروطه پس از تبریزی‌ها اسم اهالی گیلان برده می‌شد که داد مشروطه می‌زنند و همه گونه مستعداً جان بازی می‌باشند. پس از واقعه نکبت علامت طهران مردم رشت که توپ و تشر ندیده عقب کشیدند. حق داشتند چون که توپ و تفنگ نداشتند. سرداری نبود، سر کرده نبود، سردار



و راهنمایی نبود. بادیست خالی و چوپ جنگل چه بکنند. خصوصاً زمان ورود تلگراف که از طرف حکومت به یکی دو تیر مردم از میان و میدان رفتند و حکومت جدید هر روز با قونسول روس در گفتگو بود و قونسول با وزیر مختار روس در طهران، تا این که آن روزها بخت در خواب اهالی بیدار شد، **مصباح السلطان** نامی از طرف دولت برای مرخص نمودن تفنگ و فشنگی که از روسیه می‌رسد به رشت آمده به توسط حکومت با قونسول گفتگو و به انزلی می‌رود، از طرفی هم مثل **عمید همایون** حکومت جزو اطرافی بنای شلتاق و حرج و مرج را گذاشتند. **سید اشرف خان** در طرف لاهیجان زیر بار نرفته حکومت را با خاری رانده، دسته‌ای از طرف رشت به زحمات **میرزا غلامعلی خان** برای سرکوبی رفتند، علاج نشد. اهالی انزلی هم جلوی تفنگ‌ها را گرفتند و خود تصرف نموده، گمرک خراب و رئیس به طرف طهران حرکت کرد. عجالتاً تک‌تک بازار و دکانها دارد بسته می‌شود. این دو روزه دو نفر نظامی از تبریز رسیده‌اند، مردم بی‌نهایت خوشحال و اجتماعات در هر جا می‌شود احتمال انقلاب بزرگی می‌رود.

شیراز

وقائع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

پس از قتل **معتمد دیوان**، که مشروحاً عرض کردم، اهالی شیراز همه پراکنده و فراری شدند. یعنی **مشروطه خواهان**، تا آن‌که **آصف الدوله** حاکم شد. این شخص هم حاکمی نیست که حنای او در فارس رنگ داشته باشد. آدم بسیار بی‌هنر بی‌وجودی می‌باشد، در چند سال قبل مردم او را دیدند که کلاهش پشم نداشت و شیرازی‌ها دندان او را شمردند، حالا هم همانست. مثلاً **خواجه ابراهیم** در **کازرون** یاغی شده و سد طرق بوشهر را نموده، به جهت خرج اشرار اطراف خود دزدی را شعار نموده به هر قریه و هر محله از کازرون که توانسته از چپاول و قتل از مرد و زن و حرق بیوت و خرابی خانه‌ها تا امروز کوتاهی نکرده. از طهران خبری نیست به قرار معلوم آنجا هم از ترس هجوم تبریزی‌ها به خود افتاده‌اند، تلگرافات به اطراف کرده سوار می‌طلبند. از پسران قوام سیصد سوار خواسته‌اند، صد سوار فراهم کرده‌اند، ولی جرأت حرکت ندارند و مشکل است بروند. **بختیارها** و **لرها** و **قشقایها** زخمی و نیم مرده برگشته‌اند، خیلی‌ها به جنگ نرفته‌اند.



عجالتاً بسیار شلوق و مردم منتظر فرجند. از طرف دولت تلگراف رسید که مجدداً مجلس برقرار می‌کنم، اما پولتیک است. اهالی فارس یعنی آقایان دروغی خیلی بی‌غیرتی کردند. همه در فکر نفس پروری هستند. همین قدر که مشروطه بر هم خورد آقایان جمع شده چسبیدند به جمشیدیان که باغی را که خرید کردی هفت صد تومان خمس او را بده، و آخر زور آورده گرفتند.

اصفهان

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

از شش جهت حواس منتظر یک لهجه آزاد و یک ندای حریت و یک وجه مساوات است. چه خوب دولتی حاصل بود و چگونه سوء اخلاق اولیاء امور و جهالت جمهور از میانش برد. از وضع اصفهان بخواهید اهالی فشرده پنجه‌ظلمند، در حالی که قدرت نفس کشیدن ندارند، علماء هم ساکت و ترسان و فقط مشغول تجدید فراشند ... چند روز قبل یک نفر از حضرات مشروطه‌خواه را ارج کردند و دست خط جهان مطاع در اعلان انتخاب جدید صادر شد و چاپ و منتشر گردید، مجالس سایر ولایات موقوف، پارلمان فقط در طهران خواهد بود. اخبارات کتبی و تلگرافی از هیچ جا نمی‌رسد. مردم عبث در خانه‌های خودشان ترسیده به مرگ غفلت رفته‌اند. روزنامه ماوراء بحر خزر منطبقه عشق آباد به ملاحظه بستگی به روس ممنوع الدخول نبود، گاهی چشمی به آن باز می‌شد. بالاخره اقبال الدوله حکمران توزیعش را در اصفهان غدغن اکید فرمودند. به قرار اطلاع اخیر از مسافران، آذربایجان جلادتها کرده‌اند، کاربردولتیان سخت شده، عاقبتش نامحمود است از اطراف شاه مدد طلبیده، اقبال الدوله به قراین راضی شد به چند نفر چاقاله مستی‌ها که روان طهران کند، ممکن نشد. ارزاق اصفهان بسیار و ارزان یعنی نه از سیاست حکومت، از فراوانی، ولاکن راهها بسیار مغشوش و پر دزد که رشته تجارت منقطع شده.

بندرعباس

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

اقتدار نظام حاکم که اظهارات او با مشروطه‌زبانی بود پس از آن که جناب آقای سید



اسدالله مجتهد اصفهانی از بیستم صفر همه روزه به منبر تشریف فرما شدند و مردم را از فساد دولت استبدادی و منافع مشروطه و راه از چاه آگاهی کردند و سرأ و جهراً انجمن‌ها شد و به اطراف خیر رفت، روز ۲۵ قریب دو هزار تفنگچی حاضر شدند، تجار محترم مثل حاجی امین التجار و مدیر جمشیدیان و جهانیان باز انجمن کردند عاقبت شب ۲۷ صفر گمرک را تصرف کردند. مقتدر نظام همان شب فراراً به بوشهر رفت عمارت دولتی هم تصرف شد. اهالی ملا عبدالرحمن اوزی که مصباح دیوان لقب دارد به حکومت منتخب کردند. وجه نقدینه گمرک دو هزار و سیصد تومان بود تصرف شد کشتی پرس پولیس دولت ایران از بلوچستان با معزز الدوله حاکم برمی‌گشت، [پس از] رسیدن به عباسی خیال پناه شدن داشت، مانع شدند. به ناسلامتی رفت دو کشتی جنگی دولتی ایران یکی «مازندران» و یکی «طهران» حرکت به بوشهر کردند. فعلاً تمامی بندرعباس و توابع او تا میناب در دست ملت است. ۲۸ صفر خطی از بالیوز گری انگلیس آمد که پول گمرک باید به قرض روس بخورد و من خلیج فارس را ضامن هستم، گمرک به قرار سابق باشد پول را هر روز بیاورید تحویل بدهید به قونسولگری. تاکنون از طرف ملت به او جوابی داده نشده، چون که دو سه روز تحریم و عید بود. دیگر [به] مدیر گمرک که بلژیکی بود اعلان کردند که میل داری به مواجب قبل به خدمتگذاری ملت باش، میل نداری برو، آن هم ۲۷ صفر حرکت کرد بوشهر. عجلتاً دو هزار تفنگچی در اطراف بندرعباس در سنگرهای مخصوص حاضرند و از هیچ طرف هم خبری الحمدلله نیست. انجمن ایالتی هم قریب به انعقاد است، تا بعد باز عرض کنم.

اردبیل

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

ورود جناب ستارخان به اردبیل باعث خوشحالی مردم شد و آقایان بنای عرض ارادت کردند و روز به روز بر قوت‌شان افزود و از کوچک به بزرگ داوطلب برای دخول در قشون ملی شده بودند. سران و ریش سفیدان دیدند کم‌کم جناب ستارخان بر همه پیشی می‌جویند بنای تفرقه را گذاشتند و ذمذمه [زمزمه] این که ستارخان آمده به ما بزرگی کند، آقاگی بفروشد. کم‌کم اطراف ستاخان خالی شد و نماند مگر دویست نفری



که جناب ستارخان به همراه خود آورده بودند و تقریباً سیصد نفر از مجاهدین گرسنه قفقاز هم بودند بچه‌های کدخدا باشی و مؤتمن برای خجالت دادن ستارخان پولی زیاد به توپچیان دادند و قرار گذاشتند هر وقت دعوا بشود توپ‌ها را به هوا خالی کنند که در واقع ستارخان را ضایع بکنند، جناب ستارخان به طهران و اردبیل متصل خبر می‌دادند و از وضع نفاق و شقاق مردم، علاوه قونسلخانه روس مثل دارالحکومه شده، متصل یکی می‌رفت یکی می‌آمد. قاصد از طرف رحیم خان می‌آمد و می‌رفت، از طهران خیر حرکت قشون رسید، ولی معلوم بود کسی با مردم کاری ندارد و به این سبب دو سه روز مجاهدین قفقازی دوری جستند، می‌گفتند قونسل روس آن‌ها را می‌خواهد بگیرد بفرستد روسیه. در این بین رحیم خان کمتر از زن دویست شاهسون را به لباس زن داخل کرد که به موقع به لباس درآیند. ستارخان در واقع خودش با چند نفر که آمده بودند تنها شد و خبر به قونسلخانه می‌رفت و قاصدها به اطراف می‌رفتند تا دو شب قبل خبر رسید که تا نیم فرسخی شاهسون آمد، و جمع می‌شوند و جمعیت زیاد می‌شود. این مطلب را به جناب ستارخان خبر دادند. گویا خودش در تاریکی به لباس میدل تا همان طرف‌ها رفته بودند و معلوم کرده بودند از جمعیت آن‌ها، و علاوه قونسل روس هم تصرف بسیار و به مردم می‌گفت اگر خوف دارید بیائید در قونسلخانه محفوظ خواهید ماند. ستارخان بدون خیر رفت و رحیم خان با شاهسون‌ها هجوم به شهر آوردند. زن‌های شهری با آن‌ها به راهنمایی افتادند و در آن تاریکی بردند تاراج کردند. خدا به هم شهری‌ها عمر بدهند که بیشتر خود اهل اردبیل در تاراج کردن کمک کردند کسانی که خودشان این آتش را پخته بودند و زودتر و در قونسلخانه داشتند از هر طرف به قونسلخانه رفتند رویشان سیاه که خوب قونسل روس پوست‌شان را چرب کرد. همه مقصودشان این بود که روس را داخل کنند و روس‌ها پولی که از رحیم خان گرفته بودند حواله به این‌جا دادند. نفاق و نادانی مردم اردبیل از قدیم مشهور بود خود نمی‌دانم از بیچاره‌گی چه بنویسم.

محمره [خرمشهر]

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

بناست این دو سه روزه حاج فخرالملک ورود نمایند. حضرت سردار ارفع متبھی



بذل مساعدت را در نظر دارند و اینک بر مقدمات او اقدام می‌نمایند. کلیه محمره و توابع را وجود این شخص با فرهنگ ساکن و آرام، الحق جای تمجید است. حضرت سردار ارفع نه تنها در زمان استبداد و مشروطه به فکر آسایش و راحتی مردم بودند در کار سلب احتیاجات از خارجه هم بودند، چنانچه **کارخانه آهن‌سازی** مدتی است دایر کرده‌اند و بعض ادواتی که ناقص داشت این اوقات کامل کرده‌اند و کنون اغلب کشتی‌ها را در این کارخانه تعمیر می‌نمایند و به خواست خداوند یک کشتی بزرگی در دست گرفته در این کارخانه می‌سازند که باید همه ایرانیان وطن خواه را بشارت دهید که انشاءالله عن قریب تمام می‌شود و این اول کشتی خواهد بود که از خاک ایران در آب می‌افتد. در واقع رومانی که به اسم «زار عوض» نوشته بودید اثراتش کم‌کم پیدا می‌شود.

بندرعباس

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

پس از رفتن دریابگی و برقراری **مصباح دیوان** به نایب الحکومه‌گی و ماهی صد تومان موجب تا یک ماه اطراف خوب بود، بعد مغشوش شد، به اندازه‌ای که **ملاهاشم** نامی از اهل **کچین** با ناصر نامی کینه داشته‌اند، ناصر آمده تفنگچی حکومت شده، ملاهاشم می‌آید نزدیک بندرعباس درنای بند نزدیک صبح برای ناصر تیرخالی می‌کند. این هم از این طرف بنای جواب دادن می‌گذارد، عاقبت ملاهاشم کشته و سایرین فرار می‌کنند. راه‌ها مسدود و تجار دست نگاه داشته‌اند و با این شلوغی و ترس مردم چون **میناب** و توابع از معین‌التجار گرفته شده، **مصباح دیوان** حرکت به میناب کرده. این قدر اطراف شلوغ است که مدیر تجارت‌خانه (جمشیدیان) **جناب آقا غلامعلی خراسانی** که هر شب به «نای بند» با پنج نفر تفنگچی می‌رفتند حالیه موقوف و در عباسی با این گرما ساخته می‌مانند. مقصد، بنادر قشون منظم لازم دارد والا دریابگی و **مصباح دیوان** هر کدام رستم و رویین تن بشوند یک نفر چه می‌توانند بکنند. اگر در همه بنادر هزار نفر سرباز مشق دیده با چند صاحب منصب حسابی بود گلستان می‌شد.



کرمان

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

هنوز قوام‌الملک از خاک کرمان بیرون نشده که سارقین فارس به حرکت آمده تا خاک خراسان را به غارت بردند. قانون اخذ مالیات در کرمان ده درجه سخت‌تر و ظلم ضباط زیادتر از سابق شده. وزیر مالیه صریحاً نوشته: «چون قوانین اخذ مالیات از مجلس نگذشته و تصویب نشده انجمن‌ها حق نظارت ندارند و باید به همان قانون قدیم مالیات را بگیرند» و ضباط چون حقوق معین باید از هوا و جرم و جریمه و جنایات مردم را غارت کنند، در این صورت مردم بیچاره از این وضع و از طرفی از محسنات و هیاهوی مشروطه ناامید شده‌اند، یاد عهد قدیم را می‌کنند. به هر جهت، از ادارات و قوانین چه بنویسم. نظمیۀ دایر شده و خوب است، قانونی نیست. بلدیۀ از خود اهالی دایر شده به بی‌علمی است. عدلیه از غیرت معاون ایالت خوب است، نظم و ترتیبات دفتر و کابینه ایشان مرتب است لکن مثر اثری نیست احکام ایشان در خارج بلوکات مجری نیست، ضباط نمی‌خوانند و تمام مخارج فوق‌العاده اداره را هم باید از دخل جدید فراهم کنند، سرباز و قوه نظامی در این نقطه مهم حکم کیمیاست. بلوچستان که سرحد معظم ایران است به جزئی اهمیت و رفتن قشون منظم می‌شد، دو سال است بی‌صاحب افتاده، نه مالیات دارد نه ضباط می‌رود. انگلیزها حکم فرما و هر چه می‌خواهند در آن جا می‌کنند. روسها از کلیه جنوب تعلقات خود را می‌کشند و یک جا به انگلیزها تسلیم می‌کنند. وکلای کرمان در طهران تا حال کاری که قابل باشد نکرده‌اند مگر آینده خبری برسد.

دزفول

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

اوضاع کنونی این صفحات خیلی درهم است، به واسطه آن که هر قدر حکومت با سیاست و کفایت و حسن تدبیر باشد بعد از آن که قوه مجریه ندارد و استعدادی برایش مهیا نیست چه می‌تواند بنماید، آن هم مثل دیگران ایستاده بروحشت و شرارت مردم آه می‌کشد و هر چه به طهران فریاد می‌کنند که در این جا استعداد لازم است که از عهده جلوگیری اشرار داخله و خارجه برآید، همین جواب می‌رسد: «آسوده باشید، استعداد



کافی فرستاده می‌شود»، ولی چه فایده که به لفظ تنها قناعت می‌شود. این است اهالی مثنی به فقر و فاقه گرفتار، دسته‌ای فرار اختیار کرده‌اند.

چند یوم قبل قافله بسیار بزرگی که همه‌اش مال‌التجاره بود در بین شوشتر و دزفول بردند و هم‌چنین شش هزار تومان گوسفند چندی پیش «دیرکوندیها» بردند. به قدر دو سه هزار تومان گاو و گوسفند و الاغ طایفه (؟) بردند. مختصر آن که به قدر چهار پنج ماه می‌شود به قدر صد هزار تومان به دزفول خسارت وارد آمده، این‌ها اموال عمده بوده، حالا هم همه روزه از اطراف دست‌برد می‌زنند. املاک مغربی دزفول که عمده قوه اهالی از حاصل آن‌ها است به واسطه الوار و اعراب خشک افتاده و بدین جهت مردم دوچار قحط و غلا شده‌اند. باز باید شکر کرد که مملکت مشروطه شده، ولی همان حرکات و حوادث عهد استبداد جاری است که یک نفر آقا و کدخدای محله می‌تواند یک نفر بیچاره را به هزار شکنجه و عذاب گرفتار کند و کسی جرأت نکند پرسد چه گناهی کرده؟ چرا در مملکت مشروطه قانونی، این قسم رفتار می‌کنی؟

وکلای عربستان به قدر هفت ماه می‌شود که رفته‌اند به مجلس و تاکنون اثری از آن‌ها مترتب نشده، مگر دو سه دفعه مذاکره برای استعداد [نیرو] فرستادن نموده‌اند، آن هم اجرا نشده؟

وقایع جانگداز اصفهان

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

مقدمتاً باید دانست که اقبال الدوله در زمان حکومت چند ماهه خود با آقا نجفی و ثقة‌الاسلام برادرشان به طور ملایمت سلوک نکرد و حتی‌الامکان بر مخالفت و کاستن نفوذ آن‌ها اقدام کرد. حتی بعضی از مجتهدین جزورا نهایت احترام نموده، طرف رجوع قرار داده بود که در مقابل حضرات سدی تهیه کرده باشد. به سایر مردم ظلم و تعدی بسیار شد. حواله تفاوت تسعیر نیز بر نفرت اهالی افزود. مقارن این احوال در ایل بختیاری به واسطه خصومت اجدادی جنگ و جدال اتفاق افتاد. یعنی صمصام السلطنه که چند سال بود به واسطه تفتین بنی‌اعمام خود در طهران مغضوب شاه محمدعلی شد و از منصب معزول و احضار به طهران شد، صمصام السلطنه نیز چون مایه فساد را



می‌دانست سر از اطاعت باز زده اعتنا به اوامر شاه نکرد و گفت من از ستارخان هیچ کمتر نیستم. این خبر که به آقایان و مشروطه طلبان اصفهان رسید موقع را مناسب شورش دانسته سرأ مذاکره و معاهده نمودند و صمصام السلطنه را به حکومت اصفهان دعوت نمودند که سواری برداشته اقبال الدوله را اخراج و خود مستقلاً حکومت نماید و تعهد نمودند همه نوع ایستادگی و همراهی داشته باشند. با این مقدمات سرأ مرتب و مترصد دست آویز نشستند.

در شب چهارم ذیحجه ۱۳۲۶ چند نفر سرباز ملایری برحسب عادت مست شده در بازار به دکان میوه فروشی دست درازی نمودند. حضرات کسبه بازاری آن‌ها را سخت زدند، صبح از طرف حکومت ضاربین را دستگیر و تنبیه نمودند. این واقعه بهانه برای مشروطه طلب‌ها و بازار بستن به دست داد. روز چهارم بازارها بسته مردم به مسجد شاه جمع شدند. از جانب حکومت هم برای اسکات مردم و باز کردن بازار اقدامات شد، حتی محض تهدید دو عراده توپ بیرون آورده در میدان شاه منصوب داشتند، ولی فایده نبخشید. روز پنجم ذیحجه ۱۳۲۶ بازارها سخت‌تر بسته و ازدحام در مسجد بیشتر شد. از طرف آقا نجفی و ثقة‌الاسلام قاصدی چند نزد صمصام السلطنه فرستاده شد که برحسب معاهده حالا موقع حرکت است، زود خود را برسانید. او نیز ضرغام السلطنه بختیاری را با سیصد نفر سوار و پیاده مقدمتاً مأمور اصفهان کرد. از طرف دیگر قاصدهای آقایان به دهات اطراف رفته جمعیت و دسته به شهر وارد کردند، در مسجد شاه و تلگرافخانه اجتماع نمودند. روز ششم و هفتم از دهات جمعیت به شهر زیاد آمد، حرف‌شان تعدیات حکومت و معدل الممالک نایب الایاله بود. پس از عرض تلگرافی جمعاً به قونسلگری روس رفتند، در آن جا جمعی از آن‌ها پناهنده شدند. حکومت در این بین هر چه سپر انداخت آقایان محض این که دو سه روزی طول بکشد و سوارهای صمصام السلطنه برسند طفره می‌زدند، تا آن که روز شنبه نهم ذیحجه ۱۳۲۶ قبل از ظهر تقریباً سیصد نفر سوارو به همین قدرها پیاده بختیاری به سرداری ضرغام السلطنه وارد شدند و در راه تفنگ و یراق سربازهای چند قراولخانه را گرفته، بنای آشوب گذاشتند. چون خبر به حکومت رسید حکم به دفاع و جلوگیری نمود. در پشت عمارت دولتی زدو خوردی واقع شد. بالاخره بختیاری‌ها از راه‌های دیگر وارد میدان شاه شده با سرباز مقابل شدند، یک مرتبه از طرفین شلیک تفنگ



بلند شد. بختیاری‌ها به مسجد شاه عباس رفتند و مغازه‌ها و گلدسته را سنگر قرار دادند حکومت از نفهمی و ناپخته‌گی فرمان شلیک توپ داد. توپچی هم به حکم نایب الایاله به یدین توپ را به مسجد شاه سوار نموده دوازده توپ شلیک با گلوله و بی‌گلوله به مسجد شاه کرد سردر مسجد شاه و گنبد شاه یک طرفش خراب و مردم اطرافی بسیار تلف و دم آتش توپ به خاک و خون غلطیدند. عده بیچارگان و متفرقه تاکنون به حساب نیامده، همین قدر عرض می‌کنم ابتدای شلیک توپ از سه ساعت به غروب مانده بود که متصل خالی می‌شد و از طرف بختیاری‌ها جواب می‌شنید و شب سر دست آمده و طرفین مشغول تیراندازی بودند. مردم متفرقه بعضی کشته و بعضی فرار کردند. در این وقت که میدان کشتن و توپ اندازی و آتش فشانی گرم بود و سربازهای ملایری در مقابل بختیاری مشغول جنگ بودند، فوج جلالی سنگرهای خود را خالی کرده و از دست دادند و فرار کردند و به طرف بازار هجوم آوردند و به چاپیدن و غارت بازارها مشغول شدند و تا میدن آفتاب با طراران شهر مشغول غارت و یغماگری شدند. تقریباً این بازار بزرگ اصفهان که در همه ایران نظیر ندارد نصف زیادتر او را شکستند و یغما کردند و به تاراج بردند. معلوم نیست این همه دکاکین و اقمشه و امتعه مردم بیچاره را به کجا بردند و کجا جا دادند. اقبال الدوله بدبخت از شکست سربازها و خالی شدن سنگرها واهمه کرد، در چند ساعتی شب به لباس مبدل مخفیانه به قونسلگری انگلیس فرار کرد. سایر اجزاء اودر عمارات دولتی مانده، سربازهای ملایری که در سنگرهای عالی قاپی و توپ‌خانه مشغول جنگیدن بودند روز دهم از صبح تا غروب آفتاب گلوله توپ و تفنگ باریدن کردند تا ساعت چهار از شب که روی هم شانزده ساعت جنگ امروز امتداد داشت. سربازهای ملایری نیز شکست فاحش خوردند، تمامی عمارات دولتی و قورخانه به تصرف بختیاری‌ها آمد، سایر اجزاء حکومت و مستبدین به اشکال مختلف به قونسلگری انگلیس فرار نمودند، لیکن عمارات دولتی و صفویه را نیز تمامی را یغما کردند. روز یازدهم ذیحجه ۱۳۲۶ جناب صمصام السلطنه بختیاری خودشان با سوار و پیاده بسیار وارد اصفهان شدند و شهر را منظم کردند. فوری نقاره‌خانه بنای نواختن کرد، عده مقتولین و مجروحین تاکنون به حساب نیامده است، چرا که در هر جا کشته از هر قبیل دیده شده مگر یقین بشود و بعد به عرض برسانم. کشته سرباز ملایری و غیره که معلوم شده قریب ۴۰۰ نفر و زخمی بسیار است از بختیاری و فوج ملایری و متفرقه و خانه‌های



اطراف به حساب نیامده. باز آقای نجفی قلباً به مشروطه راضی نیست، ولی ثقةالاسلام مایل است. این دو روزه احتمال انقلاب است.

طهران

وقایع نگار چهره‌نگار می‌نگارد:

البته خوانندگان آن نامه بی‌غرض آزاد منتظرند که در صفحات متقنه آن حامی استقلال ایران مطالب ناشنیده بخوانند و مطلب را کاملاً مسبوق بشوند و نتایج او را پس از چندی علانیه به بینند. اگر در خاطر مبارک باشد زمانی که حضرت سردار اسعد به وزارت داخله منتخب شدند، پس از چندی محض آسایش عموم و صلاح مملکت فکر متینی کردند که این بود که خلع السلاح از کلیه مجاهدین نماید و اشخاص غیر نظامی را از اسلحه مخلوع کنند. این بود از مجلس مقدس خواستگار وضع قانونی شدند که به موجب آن قانون کسی نباید به جز اهل نظام حامل اسلحه باشد. دارالشورای ملی هم تصویب کرد و وکلای بی‌چاره تا مدتی زحمت کشیده قانونی که عبارت از چند فصل بود نگاشتند و به وزارت داخله دادند. حضرت سردار اسعد هم به موقع اجرا گذاشت تا اتفاقات اخیره پیش آمد و حضرت سردار اسعد به وزارت جنگ و حضرت سپه‌دار اعظم به وزارت داخله منصوب شدند. فوری حضرات مجاهدین و پارتی بازی‌ها چه از جانب تقی‌زاده و چه سپه‌دار اعظم و چه سردار و سالار مسلح شدند (چنان چه در راپورت‌های قبل نوشتیم و در روزنامه چهره‌نما مندرج است) و دسته‌دسته به هر طرف در کوچه و خیابان به حرکت آمده گاه‌گاهی در شهر بنای میدان داری می‌کنند و بزرگان به قوه آدم‌های خود به هم‌دیگر تهدید می‌کنند و حال آن که قشون روس پشت دروازه طهران ایستاده. خداوند قدری انصاف و مردمی به ما بدهد. علانیه . . . و روس‌ها در کار فتنه کردن هستند. خصوصاً جماعتی بی‌خبر که دور ستارخان و باقرخان را گرفته. همین قدر از خوانندگان چهره‌نما متوقعم که این اخبارات را در تحت نظر گرفته نتایج او را ماه به ماه دریابند. باری این مسلح شدن بدون جهت مجاهدین عنقریب آبروی رؤسای خوشان را به باد می‌دهد و آن نام شریف را از صفحه روزگار محو خواهد کرد.

چنان‌چه در شب نهم رجب در ساعت سه از شب گذشته چهار نفر به خانه آقای آقا



سید عبدالله بهبهانی رفته مقدم آنها سیدی معمم بوده، پهلوی آقا نشسته نجوا صحبت داشته. پس از حرکت کردن، یک نفر دیگر ششلول را کشیده آقا را هدف می‌کند. حاضرین که روی مهتابی دور آقا بوده‌اند، هر یک به طرفی فرار، آنها هم در کمال آرامی راه خود را گرفته می‌روند و تاکنون هر قدر تجسس کرده‌اند قاتل پیدا نشده!

در راپورت قبل، از بابت تقی‌زاده و تلگراف حضرات آیات الله به عرض رسانیدم که خود تقی‌زاده روی خود نیاورد و پارتی او هم به پنهانی می‌خواستند بگذرانند ولی نشد و مجلس شورا سرّی شد، و در این خصوص مذاکره کردند و در (۶۰) نفر نماینده (۵۵) نفر رأی دادند که باید تقی‌زاده از مجلس بیرون برود و مقرر داشتند که خود تقی‌زاده محض احترام استدعا به مقام ریاست داده که مسافرتی به اروپا نمایم. پس از تقدیمی استدعا و پذیرفتن فوری، آقا به طرف تبریز حرکت کردند. ذکاءالملک پس از مستشارالدوله که به ریاست مجلس برقرار شده‌اند نهایت لیاقت و کار بینی از ایشان بروز کرده. چند روز قبل حضرت سپهدار و سردار اسعد به مجلس آمده و کالت آنها تصویب شد و نطق‌های مهیج نمودند. الحق این دوسردار نامی دوباره نام خود را مسجل کردند. سواد تلگراف حضرات آیات‌الله درباره تقی‌زاده این است.

حکم محکم حضرات آیات الله درباره تقی‌زاده

از قصر به تهران

مقام منبع نیابت سلطنت عظاما. حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم. مجلس محترم ملی. کابینه وزارت. سرداران اعظم.

چون ضدیت مسلک «سید حسن تقی‌زاده» که جداً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است، لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منبع با الکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است. منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت و ملت بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و ائمه دارالشورای کبرای و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ایدهم الله بنصره العزیز واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم و اندک مسامحه و تهاون حرام، دشمنی



با صاحب شریعت (ع). به جای او امین دین پرست و دین پرور ملت خواه صحیح المسلك (جایش خالی است) انتخاب فرموده، او را مفسد و فاسد مملکت شناسند و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند. و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بجمیع ما رقم. قد صدر الحکم من الاحقر عبدالله المازندرانی، قد صدر الحکم من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی بذالک.

[اظهار نظر] چهره نما

رجا مندیم تجدید تحقیقات درباره جناب تقی زاده در ناحیه مقدسه حضرات آیات الله شده باشد، زیرا اگر سوء اعمال تقی زاده و امثال او بدین پایه رسیده باشد «گذر عارف و عامی همه بردار افتد».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

